معصومه محرمی

دکتر زهرا کوهی در دوره استانداری شهید دکتر مالک رحمتی، سرپرست اداره کل امور زنان و خانواده این نهاد بود. هم از این روی از سیره مدیریتی آن کارگزار جوان و خدوم نظام اسلامی، خاطراتی خواندنی دارد. این گفت‌وشنود، به مناسبت اولین سالگرد عروج شهدای خدمت انجام شده است. امید آن‌که علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

اسفند ۱۴۰۲. دکتر زهرا کوهی در کنار شهید دکتر مالک رحمتی، در حاشیه نشست با بانوان کارآفرین استان آذربایجان شرقی

«جلوه‌هایی از سیره مدیریتی شهید دکتر مالک رحمتی» در گفت‌وشنود با دکتر زهرا کوهی

محبت و خدمت صادقانه «مالک» را ماندگار کرد

شما از چه مقطعی، با شهید دکتر مالک رحمتی آشنا شدید؟ کیفیت این آشنایی، چگونه بود؟

بنده، آقای دکتر مالک رحمتی را نمی‌شناختم. پس از فوت زنده‌یاد سردار خرم، گزینه‌های مختلفی برای تصدی سمت استانداری مطرح شدند. آخر دی در مراسم تدفین و بزرگداشت سردار خرم در ارومیه، شنیدم فردا فردی به نام آقای رحمتی در استانداری معارفه خواهد شد. روز سه شنبه، برنامه‌ای با حضور وزیر کشور و شهید آیت‌الله سید محمدعلی آل هاشم، در سالن جمهوری استانداری برگزار شد. در آن مراسم جوانی بسیار موقر، متین و خوش برخورد حضور داشت. برای همه ما جای تعجب بود که فرد جوانی را برای استان آذربایجان شرقی که یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین استان‌ها بود، انتخاب کرده‌اند. وقتی به جایگاه تشریف بردند و شروع به صحبت کردند، بسیار زیبا سخن گفتند و بنده در همان سخنرانی، تحت‌تأثیر ایشان قرار گرفتم و احساس کردم دارای یک معنویت درونی هستند. بسیار مؤدبانه، از استاندار فقید یاد کردند و اصطلاحات زیبایی را برای‌شان به کار بردند. خود را سرباز نظام دانستند و به وجود پدری که کارگر است، به عنوان یک کارگر زاده، مباهات کردند.

در تاریخ ۴بهمن ۱۴۰۲ بود که آقای استاندار اعلام کردند با مدیران استانداری جلسه دارند. برف بسیار شدیدی باریده و خیابان‌های تبریز بسته شده بود. بنده به سختی، خود را به اداره رساندم. همین که به در استانداری رسیدم، اعلام کردند آقای استاندار به دلیل وضعیت نامساعد هوا، جلسه را کنسل کرده‌اند تا به وضعیت ترافیک و مسدود بودن مسیر تردد مردم بپردازند. ایشان برای حل مسئله مردم، وارد میدان شده بودند. آن تصاویری که ایشان را در یک شب برفی، در ایستگاه اتوبوس نشان می‌دهد در مسیر با مردم صحبت می‌کنند، مربوط به همان روز کاری اول ایشان بود که قرار بود با مدیران دیداری داشته باشند و آن را به مردم اختصاص دادند. این حرکت ایشان، برایم خیلی دوست‌داشتنی بود.

با توجه به سمت شما به عنوان مشاور استاندار و مدیر کل امور بانوان و خانواده استانداری، نگرش دکتر رحمتی به جایگاه زنان در مدیریت استان آذربایجان‌شرقی را چگونه دیدید؟

مدت همکاری بنده با شهید رحمتی، بسیار کوتاه بود. اما آنچه در چهارماه تعامل با ایشان تجربه کردم، این بود که خیلی علاقه داشتند تا استعدادهایی را که در اطرافیانشان می‌دیدند، ارتقا دهند. در جلسه اول از من خواستند که در استانداری و استان، بانوان توانمند و شاخص را به ایشان معرفی کنم. بنده شروع به شناسایی بانوان توانمند در فرمانداری‌ها، بخشداری‌ها، دستگاه‌های اجرایی و نیز فعالین مردمی کرده و قابلیت‌های افرادی را که می‌توانستند در پست‌های مدیریتی انجام وظیفه کنند، را لیست کردم. در حال تجمیع لیست بودم که یک روز دکتر رحمتی به بنده گفتند: «خانم دکتر! چرا کاری را که به شما سپردم، انجام ندادید!». حتی شوخی کردند: «نمی‌خواهید لیست بدهید، تا ما بانوان کاربلد را بشناسیم!» بنده پاسخ دادم: آقای دکتر، در دست اقدام هست. از همان ابتدا، دیدگاه خاصی نسبت به نقش بانوان در مدیریت داشتند. در ۲۷ اسفند همان سال، نشستی با بانوان کار آفرین استان در حوزه‌های مختلف برگزار کردیم. در سالن جمهوری استانداری، حدود ۲۴۰نفر میهمان ما بودند. ایشان زمان داده بودند که تنها یک ساعت می‌توانند در برنامه حضور پیدا کنند. دکتر همراه با معاون محترم اقتصادی خویش، به جلسه تشریف آوردند و بانوان کار آفرین در حوزه‌های مختلف، صحبت کردند. ایشان به خاطر جلسه ما، دو جلسه دیگرشان را کنسل کردند. ساعت ۹:۳۰- ۱۰ صبح، جلسه را شروع کرده بودیم. تا حدود ساعت یک بعد از ظهر، جلوی در عمارت پاسخگوی بانوان بودند. زمانی که توانایی‌های بانوان فعال و خبره را دیدند، نسبت به مشارکت آنان در کارهای اقتصادی و کارآفرینی علاقه‌مند شدند. آن جلسه یک تجربه بسیار شیرین بود، که منجر به نتایج خوبی هم شد. در آن دیدار خانم جهانگیری از بانوان سرپرست خانوار شهرستان شبستر، طرحی خلاقانه در نقطه کوبی ایجاد کرده بودند و در آن جلسه، یک بشقاب با تصویر آقای استاندار را به ایشان تقدیم کردند. بنده عرض کردم: این بشقاب همیشه با تصویر شهدای مدافع حرم زینت گرفته و شما اولین شخصی هستید که آن را با تصویر خودتان هدیه می‌گیرید. الان آن هدیه، در موزه استانداری و به عنوان یادبود نگه‌داری می‌شود. بعد از ایشان، این بشقاب را به هر کس، حتی همسر محترم سردار تهرانی مقدم و خانم سپهری نویسنده کتاب مرد ابدی که تقدیم می‌کردیم، عنوان می‌داشتیم: به هر کسی که این هدیه را داده‌ایم، یا شهید بوده، یا شهید شده است!

آقای دکتر به دلیل کثرت فعالیت، معمولاً دیر می‌خوابیدند. اکثراً یا در جلسه بودند، یا بازدید داشتند یا به منزل خانواده‌های شهدا می‌رفتند. با وجود چنین برنامه فشرده‌ای، در آیین روز دختر - که یک هفته مانده به شهادت‌شان و در اول صبح برگزار شد- شرکت کردند. در آن جلسه، سخنرانی هم کردند. به یکی از دخترها که صحبت می‌کرد، گفتند: «شما که الان اینجا نشسته‌ای، خودت یک مدیر هستی!». کوچک‌ترها که صحبت می‌کردند، آنها را توجه می‌دادند به سمت استعدادهایی که دارند. بچه‌ها به هنگام ترک سالن، نسبت به خودشان امیدوار می‌شدند.

ماجرای پیشنهاد فرمانداری تبریز، از سوی شهید رحمتی به شما چه بود؟

بنده در ۲۷اسفند ۱۴۰۲، ستاد جمعیت استان را تشکیل دادم. پس از جلسه آقای دکتر به بنده گفتند: «به اتاقم تشریف بیاورید، کارتان دارم». رفتم. گفتند: «خانم دکتر، تصمیم دارم شما را به عنوان فرماندار معرفی کنم!». بنده خیلی ناراحت شدم و با صدای بلند، خدمت‌شان گفتم: «آخر چرا بنده؟ این همه آدم! این همه مرد!». گفتند: «به هرحال، به این تصمیم رسیده‌ام». گفتم: «آقای دکتر! من نمی‌توانم این کار را انجام دهم، این همه علاقه‌مندان به تصدی این شغل هستند». گفتند: «شما از نظر من قابل هستید و امتحان پس داده‌اید، نمی‌توانم اطمینان کنم و فرد دیگری را در این جایگاه قرار دهم، باید امتحان پس داده باشد. شما این مسیر را رفته‌اید». گفتم: نه. شرایط تبریز خیلی سخت و متفاوت است. سپس تأملی کردند و گفتند: «تبریز شاید مجتهد زیاد داشته باشد و کار برای شما سخت باشد، پس باید یک شهر کوچک‌تر را در نظر بگیریم. به نظر می‌آید، شما بهتر است فرماندار اسکو شوید!». دست راست‌شان را به سینه گذاشتند و گفتند: «مسائل عمرانی با من، مسائل فرهنگی/اجتماعی/سیاسی با شما. اسکو هم یک شهر فرهنگی است و مردم خوبی دارد. شهر جدید سهند آنجاست که نیاز به تقویت و ترمیم دارد». حتی با خنده گفتند: «استخاره ممنوع، مشورت و فکر زیاد هم ممنوع. من تصمیم خودم را گرفته ام و در ۱۵فروردین، شما را معارفه خواهم کرد». بنده با ناراحتی گفتم: نه، من تمایلی ندارم که این کار را انجام دهم. گفتند: «باید شما این کار را برای تغییر در سیستم انجام بدهید و من مطمئنم که خانم‌ها هم به شما کمک خواهند کرد». قبل از عید پیشنهاد داده بودم برای خانواده‌های مدیران و متولیان خدمات، برنامه افطاری تدارک ببینیم و ایشان ۸فروردین را به این کار اختصاص داده بودند. همچنین قرار بود، تا هدایایی به آنان بدهیم. خدمت‌شان رسیدم که هدایا را بررسی کنند. آقای دکتر گفتند: «ان‌شاءالله که با جواب مثبت آمدید؟». خیلی خوشحال گفتم: نه! پاسخ دادند: «بیایید استخاره بگیریم». گفتم: آقای دکتر، شما که گفتید استخاره نکنم! گفت: «حالا که در تردید هستید، اگر خودتان نمی‌خواهید، من کمک‌تان می‌کنم، ولی اگر خانواده و همسرتان تمایل ندارند، اصراری نمی‌کنم!». من هم سریع گفتم: همسرم تمایل ندارند!.

در طول چهار ماه همکاری با شهید رحمتی، چه خصالی را در شخصیت ایشان برجسته‌تر دیدید؟

از خواهران شنیده بودم که آقای دکتر در جلسات به هیچ تلفنی جواب نمی‌دادند. اما همین که می‌دیدند مادرشان زنگ می‌زند، با انگیزه فراوان با ایشان صحبت می‌کردند. جایگاه مادر را بسیار بزرگ می‌داشتند. نسبت به همسرشان نیز احترام خاصی قائل بودند و علایق و سلایق ایشان، برایشان مهم بود. در آن شب سخت که همه به دنبال محل سقوط بالگرد حامل شهید و همراهان بودند، ذکر خیری که همسرشان از آن بزرگوار داشتند، تأمل برانگیز بود! ایشان گفتند: «شهید رحمتی کارشان که تمام می‌شد، با من صحبت می‌کردند». ارتباط عاطفی‌ای که با خواهر کوچکترشان داشتند نیز بسیار جالب بود. خواهرشان برای بنده تعریف می‌کردند: در آخرین روزی که به مراغه آمدند، وقتی ایشان را بغل کردم، احساس دیگری به من دست داد! به حدی که برادرم را رها کردم، سریع به سمت طبقه خودمان در خانه رفتم و شروع به گریه کردم! دیگران احساس کردند که برادرم حرفی به من گفته که من ناراحت شده‌ام! ویژگی بارزی که در مورد شهید رحمتی خیلی به چشم می‌آمد، مهربانی و همچنین ارتباط عاطفی با مردم بود. واقعاً ارتباط بسیار خوبی با اطرافیان‌شان داشتند. حالا هرچند به علت اینکه در برخی افراد رفتارهای متظاهرانه دیده شده، شاید در ابتدا برداشت مخاطب این بود که ایشان به رفتارهای پوپولیستی یا نمایشی گرایش دارند! در کشور ما هم چنین رفتارهایی مرسوم بوده، ولی انصافاً شهید این ویژگی را نداشتند. مهربانی خاصی که داشتند، اگر نمایشی بود، در ۱۰روز اول، یا یکی، دو ماه اول، بالاخره رو به افول می‌رفت و خود واقعی ایشان را نشان می‌داد. واقعاً بسیار خنده رو، بشاش و مهربان بودند. بنده در جلساتی که خدمت‌شان بودم و حتی اوقاتی که شخصاً با ایشان گفت‌وگو داشتم، می‌دیدم وقتی با فردی تلفنی صحبت، یا با مدیران و مسئولانی رو در رو ملاقات می‌کردند، اولین کاری که انجام می‌دادند، این بود که احترام‌شان را به جا می‌آوردند و ویژگی‌های مثبت‌شان را می‌گفتند و سپس نقدشان را بیان می‌داشتند. این را خودم طبق تجربه دیدم و احساس کردم، این یک روش بسیار پسندیده در مدیریت است. قاطعیت و صراحت، در عین وجود صداقت و روراستی. ایشان در جلسه اول شورای مدیران، چند نکته بسیار مهم برای مدیریت ذکر کردند که عبارت بود از: صراحت، صداقت، قاطعیت و شجاعت. بنده همه این موارد را در رفتار خودشان دیدم. شما در جلسات می‌دیدید که خیلی حواس جمع بودند. به طور مثال در اولین جلسات فکر می‌کردم که آقای استاندار بخاطر بعضی جلسات تکراری، حوصله‌اش سر می‌رود! در برخی جلسات، شما فکر می‌کردید، دارند مطلبی می‌نویسند، یا در گوشی خود مطلبی را می‌خوانند. در بزنگاهِ سخن، سؤالی را از طرف مقابل می‌پرسیدند که متوجه می‌شدید نه تنها با دقت به سؤال یا نکته گوش کرده‌اند حتی ایرادهایش را هم در آورده، یا نکته‌ای در تکمیل آن دارند. این موارد، در سیره ایشان بسیار مشهود بود. قاطعیت‌شان، نمایان بود. اصلاً با کسی تعارف نداشتند، خیلی صریح بودند. من این را احساس کردم که از کسی رودربایستی ندارند.

دکتر زهرا کوهی

> **شهید رحمتی در جلسه اول شورای مدیران، چند نکته بسیار مهم و لازم را برای اداره استان ذکر کردند که عبارت بود از: صراحت، صداقت، قاطعیت و شجاعت. بنده همه این موارد را در رفتار خودشان می‌دیدم. خوب دیدن، خوب تأمل کردن و خوب تصمیم گرفتن نیز از خصال ایشان بود. حتی از محل زادگاهشان، تا تهران و آستان قدس رضوی(ع) و هرجای ممکن دیگر کمک می‌گرفتند، تا از همه این ظرفیت‌ها برای ارتقای استان و پیشرفت امور استفاده کنند**

یکی از خصایص بارز ایشان این بود که بسیار باهوش بودند. از ذکاوت بالایی برخوردار بودند. بنده خودم فردی هستم که مبتنی بر نگرش سیستمی حرکت می‌کنم. برنامه‌ریزی‌ام، سیستماتیک است. خدا آقای خرم را رحمت کند. ایشان با سخت‌گیری و قاطعیتی که داشتند، نحوه مدیریت در حوزه‌های سیاسی را به بنده یاد دادند و از شهید رحمتی هم، زیرکانه دیدن و از ظرفیت‌ها بهره گرفتن را آموختم. این فرصتی بود که خداوند برای من ایجاد کرد. دکتر رحمتی در حوزه‌های مدیریتی، ویژگی‌های برجسته‌ای داشتند، خیلی منظم و با سلیقه بودند. به نظر من، کسی که به خودش و رفتار اجتماعی‌ای که باید در جامعه داشته باشد، احترام می‌گذارد، در واقع دارد به دیگران، نگاه‌ها و سلایق آنان احترام می‌گذارد. بنده این را در وجود شهید دیدم و امیدوارم که ما نیز مثل شهدا باشیم. ایشان توشه خود را در مدت خدمت در آستان حضرت علی‌ابن‌موسی‌الرضا(ع) برگرفته بودند. در هنگام خدمت در تبریز، گل کرده بودند. شما فکرش را بکنید، در بین این همه مسئولان محلی در طول دهها سال، این همه محبوب القلوب شدند. خواهرشان نقل می‌کردند به ایشان گفتم: برادر، شما مالک حضرت آقا شدید... ایشان خندیدند و گفتند: ولی یادت باشد که مالک اشتر، مأموریتش به پایان نرسید و ناقص ماند!». ویژگی‌ای که در مدیریت ایشان خیلی برجسته بود، ارتباطات خوب‌شان بود. یعنی در مدیریت که مهم‌ترین مسئله آن، داشتن گارد باز و ارتباط مؤثر بود، بسیار خوب عمل کردند و یک زنجیره کاملاً هماهنگ و همراه ساختند. خوب دیدن، خوب تأمل کردن و خوب تصمیم گرفتن نیز از خصال ایشان بود. حتی از محل زندگی‌شان و بچه‌های پایگاه و محله‌شان، تا تهران و حوزه‌های مدیریت سیاسی و اقتصادی‌اش و آستان قدس رضوی(ع) و...، تلاش می‌کردند تا از همه این ظرفیت‌ها برای ارتقای استان استفاده کنند. این ویژگی بسیار برجسته ایشان بود.

از روز سقوط بالگرد حامل دکتر، چه خاطراتی دارید؟

روز چهارشنبه صبح، ما توفیق داشتیم تا خدمت آیت‌الله آل هاشم باشیم. خاطرم است که سخنان ایشان در آن جلسه، خیلی خاص بود. حتی به معاونم گفتم: اصلا حاج آقا طوری صحبت کردند که احساس کردم دارند وصیت می‌کنند! روز شنبه، آقای رئیس‌جمهور بخاطر روز جمعیت صحبت کردند و آخرین گفت‌وگوهای‌شان در مورد قتل جنین بود و اینکه موجود بی‌گناهی، خواسته یا ناخواسته از سوی والدین از دست می‌رود. بعد از ظهر روز شنبه، ما سه تا چهار ساعت در خدمت دکتر رحمتی بودیم. یادم می‌آید به بنده گفتند: «خوب خانم دکتر، شما نظرات‌تان را بگویید. وقتی آقای رئیس‌جمهور می‌آید، می‌خواهید چیکار کنید؟». گفتم: «والله چه بگویم! به آقای رئیس‌جمهور بگویید که بدهی ما را بدهد. چون در دور دوم، بخشی از مصوبات سفر را به بانوان اختصاص داده بودند» و ادامه دادم: «آقای رئیس‌جمهور قبلاً مصوبات را گفتند، ولی وعده ایشان کاملاً عمل نشده. عملاً اعتبارات لازم دست ما را نگرفت. البته توانستیم که دو تا منزل برای خانواده‌های بالای چهار فرزند بخریم... ». این را هم بگویم که به دو مورد از این خانواده‌ها، درست هشت روز بعد از شهادت شهدای خدمت، مسکن تقدیم شد. دو فرزند دوقلو و چهار قلو در شهر متولد شد که مشمول این هدیه شدند. آن هم از طریق اعتبارات دور دوم سفر رئیس‌جمهور شهید به استان. به هرحال در روز شنبه، با هم بسیار صحبت کردیم، حتی برای نهار هم، دور هم جمع بودیم. آقای دکتر در آن روز، خیلی متفاوت بودند. خنده‌های از ته دل، چالش با معاونین، پیدا کردن یک مسئله خنده دار از کارها و برنامه‌های آنها و از این قبیل، از رفتارهای آن روز ایشان بود. به خاطر دارم که در آن سه،چهار ساعت، در شرایطی که کار می‌کردند، بسیار پر نشاط و بذله‌گو بودند. حتی با خنده گفتند: «هر حرفی را که در پشت سرم می‌زنید، همینجا بگویید! لازم نیست به کسی دیگری بگویید و او بیاید و به ما بگوید!». بعد از این روز، به آن یک‌شنبه تلخ رسیدیم.

در روز یک‌شنبه، حدودا ساعت ۲ بعد از ظهر بود. داشتم با رئیس دفتر استاندار، در مورد برنامه روز چهارشنبه، که برای روز ملی جمعیت طراحی کرده بودیم و با حضور ایشان و آیت‌الله آل‌هاشم، یک برنامه بزرگ برای خانواده‌های چند فرزند و تجلیل از چهره‌های حوزه‌های فعال جمعیت برگزار می‌شد، صحبت می‌کردم. ناگهان دیدیم، محافظ آقای استاندار وارد شد. در حالی که کتش روی دوشش بود، برگشت و گفت: «بیچاره شدیم!». بنده در همان لحظه گفتم: «چیزی شده؟ اتفاقی افتاده؟». گفت: «بالگرد سقوط کرده!». به یاد دارم، محکم با دو تا دستم روی پاهایم کوبیدم و گفتم: «بالگرد رئیس‌جمهور!» با قدری تأمل احتمال قوی دادیم که خبر درست است و بالگرد حامل آقای رئیس‌جمهور و آن دو بالگرد دیگر، در بازگشت بودند و دچار سانحه شده‌اند.

> **ویژگی بارزی که در شهید مالک رحمتی بسیار به چشم می‌آمد، مهربانی و همچنین ارتباط عاطفی با مردم و بدنه جامعه بود. علاوه بر این، تعامل بسیار خوبی با اطرافیان‌شان داشتند. بارها می‌دیدم وقتی با مدیری تلفنی صحبت، یا با مسئولان رو در رو ملاقات می‌کردند، اولین کاری که انجام می‌دادند، این بود که احترام‌شان را به جا می‌آوردند و ویژگی‌های مثبت‌شان را می‌گفتند و سپس نقدشان را بیان می‌داشتند. احساس می‌کردم، این یک روش بسیار پسندیده در مدیریت است**

با این همه می‌دانید بخاطر مجموعه‌ای از مسائل، این خبر صریحاً اعلام نمی‌شد، تا قطعیتش محرز شود. تلفن‌های مختلفی از تهران و دیگر مدیران به ما تأکید می‌کرد که هیچ نکته‌ای بیان نشود تا با اطلاع‌رسانی خود دولت، اخبار اعلام شود و شایعه‌ای به وجود نیاید. به یاد دارم که وقتی این صحبت‌ها گفته می‌شد، همینطور چندین ساعت، روی پا راه رفتم! فقط چندین ساعت، در درون خود اشک ریختم! در عمق وجودم، غوغایی برپا بود. با این حال، جلوی دیگران گریه نمی‌کردم. در چهارشنبه گذشته‌اش خواب عجیبی دیده بودم و اصلاً احساسم این بود که این سفر، سفر خوبی نخواهد بود! نمی‌دانم چرا؟ با اینکه صدقه داده بودم، ولی بلاخره این اتفاق افتاد. به یاد دارم چندین بار خواستم به آقای دکتر بگویم: مرحوم خرم رسمی داشتند که در سفرهای مهم و سنگین، قربانی می‌دادند، ولی انگار در هر نوبت، کسی حرف را از زبانم بر می‌گرداند!

ظاهراً خانواده‌های شهدا از ساعتی به بعد وارد تبریز شدند. ماجرا از چه قرار بود؟

ساعت ۴ یا تقریباً ۵:۳۰ بعد از ظهر بود که معاون توسعه از بنده خواستند که سریع به فرودگاه بروم. گفتند: «میهمان‌ها دارند می‌آیند و شما باید آنها را تحویل بگیرید». به فرودگاه تبریز رفتم. در فرودگاه شهید مدنی تبریز، اولین خانواده‌ای را که به استقبال‌شان رفتم، خانواده شهید آیت‌الله رئیسی بودند. ایشان را دیدم و تیم حفاظت آنها را انتقال دادند. سپس منتظر خانواده شهید رحمتی بودم که ایشان هم تشریف آوردند. آنها را هم راهی کردیم، خانواده‌ها می‌آمدند و ما میهمان‌ها را تحویل می‌گرفتیم. بنده تا ساعت ۱ شب، در فرودگاه بودم. آخر شب هم، سرکار خانم دکتر اختری رئیس مرکز امور زنان وزارت کشور را استقبال کردم و با هم به عمارت استانداری رفتیم. خانواده آقای استاندار در طبقه بالا بودند، جایی که شهید رحمتی استراحت می‌کردند. ما خدمت همسرشان رسیدیم. خانم دکتر سیده مریم هاشمی که در حوزه طب‌سنتی فعالیت می‌کنند. ایشان تشریف آوردند و با هم نشستیم، سه‌تایی صحبت کردیم، گریه کردیم و همدیگر را در آغوش گرفتیم. گفتم: «ان‌شاءالله آقای دکتر بر می‌گردند، دعا می‌کنیم، توسل و توکل می‌کنیم». به بنده گفتند: «نه خانم دکتر، دیگر مالک بر نمی‌گرد!». گفتم: چرا این حرف را می‌زنید؟ گفت: «ایشان دیشب در ساعت ۱:۳۰صبح، به من زنگ زدند. با هم صحبت کردیم. به ایشان گفتم: کارهای‌تان چطور شد؟ او گفت: الان از جلسه خارج شدم. گفتم: الحمدلله، ان‌شاءالله فردا میهمانتان می‌آیند و به سلامتی می‌روید و کارهایتان را انجام می‌دهید. حالا من عبارت دقیقش را به یاد ندارم اما گفته بودند: دعا کن که من شهید بشوم!». همسر شهید در ادامه گفتند: «من ناراحت شدم و گفتم: تو این شلوغی و اوضاع پیچیده، آخر چه شهید شدنی؟ شما میهمان دارید، هزارتا کار دارید، کارهای زیادی دارید که باید انجام دهید... ». وقتی که این اتفاق افتاد، ایشان مطمئن شده بودند همسرشان شهید خواهد شد و این اتفاق هم افتاد. به هر حال ما تقریباً تا ساعت ۲ یا ۳، با هم بودیم. ایشان رفتند و استراحت کردند. من آن روز را نخوابیدم و در استانداری بودم، منزل هم نرفتم، مثل همه دوستان دیگر. بعد از نماز صبح، شروع به حرکت کردیم و به مکانی که خانواده شهید رئیسی مستقر بودند، رفتیم. خدمت ایشان رسیدم. اورژانس در آنجا مستقر بود و متأسفانه آمبولانس‌ها آمدند. حاج خانم، حال‌شان اصلاً خوب نبود. دخترشان نیز در آنجا بودند. در آنجا که بودیم، متوجه شدیم نزدیک صبح، پیکرها را پیدا کرده‌اند. در آنجا اعلام شد این بزرگواران شهید شدند. حتی قبل از نماز، همسر شهید رئیسی مدام می‌گفتند: خوب بگردید! در آن لحظه نمی‌دانستند، آقای منصوری معاون رئیس‌جمهور، به بالای سر پیکرهای شهدا رسیده بودند. حتی دوستان ما در تبریز هم، رسیده بودند و دوستانی که من با آنها ارتباط داشتم، تلویحاً به ما گفته بودند کسی زنده نیست و تقریباً ما از نیمه‌های شب می‌دانستیم همه عزیزان به شهادت رسیدند. فقط مانده بود انتقال پیکر شهدا که این اتفاق هم افتاد. بعد از آن در مراسم تشییع و برنامه‌هایی که بود، بنده با خانواده شهید رئیسی و دیگر خانواده‌ها همراه بودم. پس از برنامه هم، همراه با پیکرهای مطهر عازم فرودگاه شدیم. سخت‌ترین لحظه برای من، همان عصری بود که رفتم و میهمان‌ها را تحویل بگیرم. در آنجا، هواپیمای آقای رئیس‌جمهور را دیدم. آقای رئیس‌جمهور در آخرین مرتبه‌ای که به تبریز تشریف آوردند، ما در خط استقبال بودیم و در هنگام بدرقه خانواده‌ها، وقتی آن هواپیما را دیدم، برایم بسیار دردناک بود که بدون مسافرانش، در سکوت ایستاده است! ما همان روز، عزیزان را راهی تهران کردیم که صحنه بسیار دردناکی بود. پیکر ها، آرام آرام وارد هواپیما شدند. ما با احترام، خانواده‌ها را کمک کردیم تا سوار هواپیما شدند. الان از تداعی آن صحنه‌ها، بسیار غمگین می‌شوم. وقتی آن هواپیما از فرودگاه تبریز بلند شد، کوهی از حسرت بر دل همه ما نشست، چراکه آنها مایه قوت قلب خیلی‌ها بودند.